آینه

چرا رفتیم و چطور آمدیم؟

• **محمدصادق خرازی:** روزنامه وقایع‌اتفاقیه پس از سه ماه وقفه، از امروز بار دیگر انتشار خود را از سر گرفت... . ما می‌خواهیم نقد محترمانه کنیم؛ می‌خواهیم نظارت مشفقانه کنیم؛ روزنامه را بسان رکن رکین جامعه مدنی، به خدمت خواست ملت درآوریم تا ساخت قدرت. روزنامه نه برای ما ابزار ثروت‌اندوزی است و نه سرمایه‌سوزی. می‌خواهد پلی باشد بین ملت و قدرت در این وانفسایی که اعتماد عمومی عنصری است کمیاب. پرکننده خلأها باشد تا افزاینده شکاف‌ها. مقوم وحدت ملی باشد و متفق اقوام و ادیان ایرانی. باشد که این آرزوها به فضل خدا در آینده‌ای نزدیک محقق شود.

لایحه «امنیت زنان در برابر خشونت» یا اجرای هدف ۵ سند ۲۰۳۰

• **زهرا آیت‌اللهی:** «لایحه جامع تأمین امنیت زنان در برابر خشونت» توسط معاونت امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری تهیه شده است تا در مجلس به تصویب برسد... . اما نتیجه آن همه خانواده‌ها را تهدید می‌کند و مردان را به وحشت می‌اندازد که مبادا هر رفتار و اقدام آنها مصداقی از مصادیق خشونت علیه زنان تلقی شود و در نهایت، به آرامش و روح صمیمیت و یکپارچگی در خانواده آسیب می‌زند و خانه را به معرکه‌ای تبدیل می‌کند برای فرار زنان از مسئولیت‌هایشان و خارج‌کردن مردان از جایگاه اصلیشان که مدیریت خانواده است... . تجربه نشان داده است که بهترین نوع حمایت از زنان همان‌طور که اسلام هدایت کرده، آن است که حمایت از زنان را به مردان خانواده بسپاریم. پدر، همسر، برادر، پدربزرگ، پدر همسر و محارمی که قدرت حمایت و دفاع از زن را دارند و دیده‌ایم که هرگاه حکومت، قانون و هر قدرت دیگری مثل فشارهای بین‌المللی و رسانه‌ای به حمایت زنان آمده‌اند، مردان را مقابل زنان قرار داده و به موضع‌گیری و بعضا انتقام‌جویی وادار کرده است و یا مردان را به فاصله‌گرفتن از ازدواج و پناه‌بردن به انحرافات اخلاقی سوق داده است. این حمایت از زنان به سبک غربی نتیجه‌ای مشابه غرب به‌همراه دارد. اکنون در انگلستان چهل درصد خشونت‌ها علیه مردان گزارش می‌شود. البته حجم واقعی خشونت‌های زنان علیه مردان بیش از این است و دلیل مهم آن هم خودداری مردان از اعلام وضعیت به جهت ترس از تمسخر و انگ بی‌عرضگی به آنها است. روح حاکم بر لایحه، حمایت از زنان آسیب‌دیده و مورد خشونت در خارج از فضای خانواده است. البته طبق بندهای لایحه، زنانی که با مردان ارتباط دارند و این ارتباط عموما ارادی و با رضایت زن است مورد حمایت قرار می‌گیرند. در یک کلام باید بگوییم لایحه‌ای در حمایت از زنان روسپی است تا زنان عفیف و مظلوم در خانواده. پیش‌بینی کنید که جامعه به چه سمتی خواهد رفت؛ همان لجن‌زاری که غرب را به سقوط کشانده، در انتظار ایران اسلامی هم خواهد بود، باید گفت که «أینَ تذهبون»! الگوبرداری متن لایحه از اسناد سازمان ملل و قوانین غربی کاملا واضح و مشهود است. البته توجه به این نکته بسیار مهم است که این لایحه در جهت اطاعت از بند ۲ هدف ۵ سند ۲۰۳۰ تهیه شده است. تعجب نکنید که چرا معاونت امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری اصرار دارد که حتما سند ۲۰۳۰ عملی شود.

فمنیزه‌کردن سیاست در راستای هدف آمریکایی‌سازی جهان است

• **عباس اسدی:** ... به‌عبارت دیگر می‌توان گفت که فمنیزه‌کردن سیاست، پروژه و ابزاری در دست سیاست‌مداران و سرمایه‌داری شده است. جریان سرمایه‌داری می‌کوشد با این اهرم برای توجیهات خود و تأمین منافعش فعال شود و با شعار برابری زنان و امثالهم در پی پنهان‌شدن پشت زنان برای تأمین اهدافش است. جریان سرمایه‌داری عمده هدفش از پیگیری این پروژه کالایی‌کردن همه‌چیز است. این جریان با نگاه سودمحوری و کالایی‌کردن در پی بهره‌گیری از بسیاری از مناسبات مربوط به فمنیزه‌کردن است. سرمایه‌داری از زن به‌عنوان ابزاری برای شکل‌دهی به بازار مطلوب خود بهره‌گیری می‌کند... در حقیقت می‌توانم بگویم که سود سرمایه‌داری در تقویت فرهنگ مصرف است که برای آن سوژه‌ای بهتر از زنان در دست ندارد... . بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی به صورت خواسته یا ناخواسته در چارچوب برنامه‌هایی فعالیت می‌کنند که زنان برای آنها حکم ابزار را دارند. اینها به بهانه توانمندسازی زنان در برابر نابرابری جنسیتی به آموزش زنان مبادرت می‌ورزند. آموزش‌هایی که در راستای منافع آنها بوده و برآیند نهایی آنها تأمین منافع سرمایه‌داری است... . ما داریم خواسته یا ناخواسته زنان را تشویق می‌کنیم که وارد دانشگاه‌ها شوند و درس بخوانند. درحال‌حاضر حدود ۹۰ درصد دانشگاه‌های ما را زنان تشکیل می‌دهند که اکثرا هم بیکار هستند. وقتی زنان از خانه بیرون آمده و وارد عرصه سیاست می‌شوند از محیط خانواده دور می‌شوند. اینها مسائلی است که باید مورد موشکافی قرار گیرند و برای حلشان راهکارهایی داده شود.

politics@sharghdaily.ir

نگاهی به خاطرات حسین شاه‌حسینی

مرگ یک شاهد زنده

عکس: مهدی حسنی

شرق: «آقای مصدق از در بالای باغ وارد شد، ظاهرا مطلع بود که قرار است من بروم. سلام کردم و کاغذ را دادم و وقتی گرفت گفت شما تا کی اینجا هستید؟ گفتم تا فردا. گفت فردا همین ساعت همین‌جا بیایید. فردا همان ساعت رفتم و تنها حرفی که به من زد این بود که شما هم در این جبهه (ملی) هستید؟ گفتم بله افتخار دارم. پرسید شما در تهران هستید؟ گفتم بله، گفت اسم شما؟ گفتم شاه‌حسینی هستم. دیگر چیزی نپرسید و من هم چیزی نگفتم». این روایت نخستین دیدار مرحوم حسین شاه‌حسینی از ملاقات با مصدق است. او که رفته بود تا نامه آیت‌الله زنجانی را به دکتر محمد مصدق برساند تا آخر عمر مصدقی ماند.

سومین فرزند پسر شیخ زین‌العابدین نوری‌شاه‌حسینی؛ متولد اسفندماه ۱۳۰۶ در محله سرچشمه تهران بود. پدرش، هم تحصیلات قدیمه داشت، هم به مسائل جدید آشنایی داشت و کتاب‌های مذهبی نوشته بود. کتاب معروفش «ارغام‌الشیطان» علیه فرقه بهاییت بود. پدرش از دوستداران مدرس بود و بعد از تبعید مدرس، پدر شاه‌حسینی هم بازداشت و تحت شکنجه قرار می‌گیرد تا جایی که به گفته خود شاه‌حسینی بر اثر آن از بخشی از بینایی خود محروم می‌شود. ارادت پدر به مدرس تا جایی بوده که سلسله‌مقالاتی هم در تأیید مدرس و حمله به رضاشاه در روزنامه «ستاره» به مدیریت احمد ملکی می‌نویسد.

پدرش با آیت‌الله کاشانی هم ارتباط داشت و همین باب ورود شاه‌حسینی جوان به مسائل سیاسی را گشود، تا جایی که خودش گفته است: «از شهریور ۲۰ به دلیل ارتباط پدرم با کاشانی، دکتر مصدق، سیدمحمدصادق طباطبایی و معتمدالملک پیرنیا، در جلساتی که در منازل آنها تشکیل می‌شد، معمرین جمع می‌شدند و در آنجا راجع به مسائل سیاست روز اظهارنظر می‌کردند؛ من هم با پدرم به این جلسات می‌رفتم و به امور سیاسی علاقه و ذوق و شوق پیدا کردم. در مدرسه یگانه در سرچشمه تهران آقایان محمد نخشب، سرفراز، شکیب و رضایی ادبیات و املا و انشا تدریس می‌کردند، ولی درون کلاس‌ها بعضی مواقع یکی از آنها به نام آقای صفاپور، حرف‌های دیگری هم می‌زد درباره خفقان حاکم بر روزنامه‌ها و شرایط محاکمی که کابینه سهیلی تشکیل داده بود و حکم قاتلان مدرس، سردار اسعد بختیاری و.. را بررسی می‌کردند، در همان دوره، در انتخابات تهران هم دکتر مصدق وکیل شد، هم معتمدالملک، سیدمحمدصادق طباطبایی، مهندس فریور، رضازاده شفق و آیت‌الله کاشانی. ما از آن‌موقع در جریان مبارزه پارلمانی قرار گرفتیم».

شاه‌حسینی می‌گوید: «تا هنگام بازگشت دکتر مصدق از دادگاه لاهه با کاشانی همکاری می‌کردم ولی از روزی که دکتر مصدق از دادگاه لاهه برگشت و مسئله ملی‌شدن صنعت نفت تحقق پیدا کرد، برخوردهایی که از دوستان آیت‌الله کاشانی و فرزندان ایشان دیدم و حس کردم به‌تدریج زمینه‌ای ایجاد می‌شود که آیت‌الله کاشانی را روبه‌روی دکتر مصدق قرار دهند، من هم از همان‌موقع در کنار نیروهای طرفدار دکتر مصدق قرار گرفتم و از سمپاتی‌های حزب زحمتکشان بودم و بعد که در حزب زحمتکشان انشعاب ایجاد شد و یک عده رفتند به سوی آقای خلیل ملکی و نیروی سوم شکل گرفت، من هم از حزب زحمتکشان کناره‌گیری کردم ولی عضو نیروی سوم نشدم و بااین‌وجود با هر دو این جمعیت‌هایی که در ارتباط با نهضت ملی بودند، همکاری می‌کردم».

روایتش از ۲۸ مرداد

روز ۲۸ مرداد را هم شاه‌حسینی این‌گونه روایت کرده است: «۲۸ مرداد من به دیدن آقای ابراهیم کریم‌آبادی رفتم که مدیر روزنامه «اصناف» و وکیل دادگستری و پسر اسماعیل کریم‌آبادی رئیس صنف قهوه‌چی ایران بود. ساعت ۱۰ یا ۱۱ صبح خیابان‌ها شلوغ بود، حدود ساعت ۱۱ تا ۱۲ که به خانه کریم‌آبادی در خیابان سرچشمه رسیدم دیدم چند نفر از انتهای خیابان سیروس با دوچرخه می‌آیند و شعارهایی که می‌دادند در بدو امر «درود بر مصدق» بود، ولی بتدریج شعارهای دیگری مطرح می‌کردند که رسید به شعار «مرگ بر مصدق»، آرام‌آرام مثل اینکه یک برنامه تنظیم‌شده است از طرف توپخانه افراد دیگری آمدند که اصلا شناخته‌شده نبودند، نه می‌توانیم بگوییم کاسب بودند، نه اداری، به‌هرحال همین‌طور راه افتادند و این شعارها را می‌دادند. از طرف خیابان ری هم یک دسته‌ای آمدند سمت سرچشمه و این‌ها مشترکا شروع کردند به سردادن شعار «مرگ بر مصدق» و به طرف میدان بهارستان رفتند و از آنجا به‌بعد با چوب و چماق به مغازه‌ها حمله کردند. دیگر ساعت تقریبا یک بعدازظهر شده بود. عصر روز ۲۹ مرداد در منزل آقای ابراهیم کریم‌آبادی [مدیر روزنامه «اصناف» و وکیل دادگستری] بودم که محمد نخشب آمد. معلوم شد که به خانه ایشان هم حمله کردند و او از همان‌موقع متواری بود. با کریم‌آبادی و نخشب نشستیم که خب حالا چه کنیم؟ مرحوم کریم‌آبادی گفت جامعه اصناف و بازرگانان با فلسفی در ارتباط است و الان یک مقدار امنیت دارد، ببینیم در هیئت علمیه تهران چه خبر است. کریم‌آبادی تلفن کرد به آقای سیدرضا زنجانی و ایشان هم گفتند بیایید پیش من. با آقای نخشب رفتیم منزل حاج‌رضا زنجانی، آقای زنجانی پسرش را فرستاد سه، چهارتا کاغذ بزرگ بیاورد، گفت روی کاغذ بنویسید «نهضت ادامه دارد» همین، گفت این را بنویسید و کاغذ را هم لوله کنید. من و ایشان و آقای رادنیا شروع کردیم به نوشتن و کاغذها را لوله کردیم. تقریبا ساعت ۸:۳۰ شب بود، حکومت‌نظامی هم از ساعت ۱۱ شب شروع می‌شد. روی تعداد زیادی از کاغذها همین عبارت «نهضت ادامه دارد» را نوشتیم که آقای زنجانی مقداری از آنها را در یک جعبه کفش ریخت و آن را به آقای رادنیا داد و گفت این را در دستت بگیر، ۱۰ تا هم به من داد و گفت این هم در دست شما باشد. گفتیم آقا چه‌کار کنیم؟ گفت با من بیایید. گفتیم با شما بیاییم چه‌کار؟! گفت بیایید با من. ایشان عمامه‌اش را روی سرش گذاشت و خیلی شق و برشته عصایش را هم در دستش گرفت، عبایش را هم روی کولش انداخت، از خانه بیرون آمدیم و در خیابان فرهنگ راه افتادیم. حاج‌رضا زنجانی در ابتدا تعدادی از این کاغذها را روی عمامه‌اش گذاشت و جلوتر از ما راه می‌رفت، نزدیک هر خانه‌ای می‌رسید که درش باز بود یا پنجره‌ای به بیرون داشت، از عمامه‌اش یک کاغذ درمی‌آورد و داخل خانه می‌انداخت.

آیت‌اللهی که به وارطان کمک کرد

شاه‌حسینی پس از کودتای ۲۸ مرداد با همراهی محمد نخشب و ابراهیم کریم‌آبادی نهضت مقاومت ملی را تأسیس کرد. شاه‌حسینی درباره آیت‌الله زنجانی گفته است: «آقای زنجانی هم علاوه بر اینکه بخشی از آن را خرج مبارزات ضداستبدادی در قالب نهضت مقاومت ملی می‌کرد، بخشی را هم در اختیار سایر آقایان و علمای دیگر برای امور مذهبی می‌گذاشت و بخشی را نیز به عنوان کمک مالی به بعضی از خانواده‌های زندانیان سیاسی اختصاص می‌داد؛ ازجمله آنها خانواده وارطان سالاخانیان بود که آقای زنجانی مطلع شده بود خانه‌شان در خیابان شاه‌آباد است. سالاخانیان از فعالان سیاسی ارمنی بود که با حزب توده همکاری می‌کرد که سال ۳۳ او را کشته بودند و خانواده‌اش دچار مضیقه مالی بود. پرداخت این مبالغ تا زمان درگذشت آقای زنجانی در دی ۶۲ ادامه داشت. روزی که مراسم ختم آقای زنجانی در مسجد ارک تهران برگزار شد، سعید زنجانی، فرزند ایشان دم در ایستاده بود که چند نفر را نشان داد و از من پرسید این آقایانی که آمدند چه کسانی هستند؟ من دیدم دو تا از فرزندان وارطان آمدند، یکی صلیبی هم به گردن داشت. یک بار از مرحوم زنجانی پرسیدم آقا افراد این خانه‌ای که می‌روم پاکت‌ها را می‌دهم، مسیحی هستند؟ گفت بله، مگر شما نمی‌گویید دین توحیدی، دین ابراهیمی، مسیحی‌ها هم دینشان دین ابراهیمی است، همه اینها اولاد آدم هستند. او این را می‌گفت که هر کسی که با دیکتاتوری مخالفت کند و مخالف ظالم باشد و از مظلوم حمایت کند، باید به او کمک کرد، تو هم اگر توانستی کمک کن. این درسی بود که او به ما داد».

از روزی که دکتر مصدق از دادگاه لاهه برگشت و مسئله ملی‌شدن صنعت نفت تحقق پیدا کرد، برخوردهایی که از دوستان آیت‌الله کاشانی و فرزندان ایشان دیدم، و حس کردم به‌تدریج زمینه‌ای ایجاد می‌شود که آیت‌الله کاشانی را روبه‌روی دکتر مصدق قرار دهند، من هم از همان‌موقع در کنار نیروهای طرفدار دکتر مصدق قرار گرفتم

فوت تختی

شاه‌حسینی روز مرگ تختی هم بسیار فعال بوده و همراه جنازه تا ابن‌بابویه هم می‌رود. روایتش از آن روز را این‌گونه شرح داده است: «آن روز من سرچشمه بودم و از فوت تختی خبری نداشتم تا اینکه یکی پالتوپوش که بدن سردی هم داشت به پشتم زد و گفت: جنازه تختی را بردند پزشکی قانونی. به‌سرعت خودم را رساندم و دیدم جنازه مرحوم را روی سنگی در سردخانه گذاشته‌اند و پارچه سفیدرنگی هم رویش کشیده‌اند. پارچه را کنار زدم، دیدم از پس سرش خون بیرون زده. آن لحظه شرایط سختی بود. کم‌کم مردم اطراف پزشکی قانونی جمع شدند ما هم برای خاکسپاری بعد از پزشکی قانونی مرحوم را به ابن‌بابویه به آرامگاه شمشیری بردیم و مراحل تدفین را انجام دادیم. خاطرم هست ما که رسیدیم ابن‌بابویه، مردم ابتدا تعدادشان ۳۰۰ نفر بود بعد به ترتیب به ۶۰۰ یا ۷۰۰ نفر هم رسید و تا غسالخانه برسیم دیگر جمعیت اجازه حرکت هم نمی‌داد. جنازه بالای دست مردم برای تدفین می‌رفت. وقتی هم قرار شد برای مراسم تدفین ایشان جمعیتی حاضر باشند و سخنرانی انجام شود تا سر پل چوبی و دروازه شمرون و اطراف مملو از جمعیت بود».

روز فوت مصدق

شاه‌حسینی خاطره‌اش از روز فوت مصدق را این‌طور تعریف می‌کند: «آقای رادنیا به من تلفن کرد و گفت چه نشسته‌اید که آقای مصدق فوت کردند. بعد از شنیدن خبر فوت آقای مصدق به منزل حاج سیدرضا زنجانی رفتم که گفتند آقای زنجانی با رادنیا رفته‌اند. عصر دوباره به منزل ایشان رفتم که آقای زنجانی گفت که صبح که مطلع شدم گفتم کاری کنید که فردا تشییع برگزار شود و طوری شود که مردم باخبر شوند. غلامحسین مصدق با پروفسور عدل مذاکره کرده و گفته که وصیت پدرم این بوده که او را در آرامگاه شهدای ۳۰ تیر در ابن‌بابویه دفن کنند، پروفسور عدل به ملاقات شاه رفت و شاه گفت نه، در همان قلعه‌ای که زندگی می‌کرد همان جا دفن کنند، مراسم هم نمی‌خواهد. در نتیجه پروفسور عدل به دولت گفت و دولت هم ممانعت کرد. هفت، هشت نفر اولی که از خبر مطلع شدند خودشان را به آنجا رساندند، فروهر و حسیبی و حق‌شناس توانستند در تشییع شرکت کنند. آن قبرستان در انتهای خیابان سرقبرآقا بود و آن «آقا»، پدربزرگ همسر دکتر مصدق، حاج‌آقا امامی امام‌جمعه اول تهران بود. پیشنهاد شد آقای دکتر مصدق را در قبرستان سرقبرآقا دفن کنند و بعد هم طبق وصیت‌نامه دفن ایشان در ابن‌بابویه مطرح شد، اما بالاخره در همان احمدآباد دفن شد. ما به مراسم تشییع ایشان نرسیدیم. حدود ظهر بود که آقای مصدق دفن شد. بله، آقای بازرگان آن زمان زندان بود. آقای دکتر سحابی در مراسم شرکت کرد و مصدق را غسل داد. اتفاقا ما دو روز بعد برای ملاقات به زندان قصر رفتیم و آقای بازرگان گفت ما همین جا در زندان ختم می‌گیریم. عصر روز ۱۴ اسفند که به دیدن آقای زنجانی رفتیم، پرسیدیم تکلیف چیست که ایشان گفت بگذارید ببینیم انعکاس خبر درگذشت مصدق در روزنامه‌ها چطور است؟ در این فکر بودیم که اگر دولت فردا اعلام کرد مراسمی در مسجد سپهسالار که تحت کنترل است یا جای دیگری برای نخست‌وزیر سابق مملکت برگزار می‌شود، تکلیف ما چیست، باید برویم یا نرویم. روزنامه‌ها هم خبر را منتشر نکردند. تازه فردای آن روز در شهر خبر درگذشت آقای مصدق پیچید. بعد گفته شد که اجازه نمی‌دهند جایی برای آقای مصدق ختم بگیرند. آقای زنجانی بعدا به ما گفت اینها نمی‌فهمند اگر ختمی برگزار می‌کردند، پلیس هم بود و خودشان هم جمعیت جمع می‌کردند، خودشان هم حرف می‌زدند، ما هم حرفی نمی‌زدیم ولی این کار را هم نکردند و اینطور مظلومیت دکتر مصدق بیشتر نشان داده شد. البته بعد برای مراسم شب هفتم اجازه دادند که عده‌ای بروند. اولین مراسم ۱۴ اسفند پس از انقلاب نیز با حضور جمعیت عظیمی برگزار شد که آیت‌الله طالقانی سخنرانی کرد.» شاه‌حسینی از اعضای هیئت متولیان قلعه احمدآباد هم بود.

پادرمیانی برای آشتی میان نواب و مصدق

زمانی که دکتر مصدق در لاهه مشغول مذاکره و دفاع از منافع ایران بود، شاه‌حسینی و ابراهیم کریم‌آبادی، از دیگر فعالان ملی-مذهبی، در زندان سراغ نواب می‌روند تا شاید باب آشتی را فراهم کنند. شاه‌حسینی گفته بود که مصلحت ایجاب می‌کرد علیه او در داخل اقدام و تظاهری صورت نگیرد: «مرحوم کریم‌آبادی با فداییان اسلام رابطه خوبی داشت و آنها هم به ایشان نظر مساعدی داشتند. در داخل زندان قصر، سالن بزرگی بود که مرحوم نواب‌صفوی در بالای آن نشسته بود و یارانش نیز در اطرافش گرد هم آمده بودند. مقداری از هدایا و ازجمله کاهو و سکنجبینی که از بیرون زندان برای آنها آورده شده بود، در مقابل آنها قرار داشت. در همان حال جوانی به نام سیدحائری‌نیا وارد اتاق شد و به نواب تعظیم کرد و با احترام زیاد به آن مرحوم گفت: حضرت نواب من برای اینکه نظریات شما را به جامعه منعکس کنم، می‌خواهم نظر شما را درباره این موضوع بدانم، اگر شما حکومت را به دست بگیرید و کسانی علیه شما اقداماتی شبیه همین اقدامات شما انجام دهند، با آنها چه برخوردی می‌کنید؟ نواب که فردی معتقد بود و از ابراز نظر خود ابایی نداشت، صادقانه پاسخ داد: ما آنها را دستگیر می‌کردیم و اگر تأدیب نمی‌شدند، به مجازات می‌رساندیم. با این پاسخ نواب، مرحوم کریم‌آبادی خطاب به نواب گفت: خب پس خدا را شکر کنید که الان شما اینجا هستید، کاهو و سکنجبین هم که دارید و دوستانتان هم به دیدنتان می‌آیند. بعد از آن ما با مرحوم نواب و دوستانشان به طور مفصل صحبت کردیم و تلاش کردیم تا اختلافات را حل کنیم؛ ولی موفق نشدیم».

بگومگو با شعبان جعفری

سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب، حدود سال‌های ۴۵، ۴۶ برای جشن چهارم آبان قرار شد تمام قهرمان‌های ملی در ورزش از جلوی شاه رژه بروند. آن زمان من باشگاه ورزشی خیلی خوبی به نام بوستان ورزش داشتم که روبه‌روی امجدیه قرار داشت و اعضای تیم والیبال و بسکتبال آنجا همه قهرمان ملی شده بودند و همگی باسواد و با تحصیلات که تفکرات‌شان نیز تفکر ملی و وطن‌خواهانه بود. آن سال بخش‌نامه کردند که حتما باید قهرمانان ملی همراه رئیس باشگاه‌شان روز چهارم آبان از برابر شاه رژه بروند. رسم چنین بود که ورزشکارانی که می‌خواستند رژه بروند، نخست به بوستان ورزش، روبه‌روی امجدیه می‌آمدند و در آنجا گرمکن می‌گرفتند و ناهار می‌خوردند و آماده می‌شدند تا وقتی که شاه آمد و به جایگاه رفت، به امجدیه بروند و از برابرش رژه بروند. شعبان هم با دار و دسته‌اش به بوستان ورزش آمد و در آنجا بود که ما با او برخورد کردیم. ما به او اعتراض کردیم و گفتیم: این کارها چیست که می‌کنی و آبروی ورزش را می‌بری؟ تو ورزشکارها را لخت می‌کنی و به خیابان‌ها می‌کشانی و آنها هم یک مشت دختر را به تماشا می‌آورند و کف می‌زنند و هورا می‌کشند. این کارها غلط است و آبروی ورزش و ورزشکاری را از بین می‌برد. شعبان در پاسخ گفت: هان! من می‌دانم تو از طرفدارهای مصدق هستی. بعد یک مقدار از این حرف‌ها گفت. به او گفتم: بله، من طرفدار مصدق هستم، حکومت هم می‌داند، زندانش را هم رفته‌ام و مردانگی‌اش را هم دارم که پایش بایستم؛ ولی من می‌دانم اگر روزی از تو بپرسند جرئتش را هم نمی‌کنی و چیزهای دیگر هم به او گفتم. گفت: می‌دهم تو را بزنند. گفتم: مگر کار دیگری هم از تو برمی‌آید.

بختیار را فراری داد!

شاه‌حسینی در همان روزهای بعد از انقلاب متهم به فراری‌دادن بختیار شد. خودش ماجرا را این‌گونه بازگو می‌کند: «روزهای اول پیروزی انقلاب در طبقه بالای مدرسه علوی با عده‌ای از دوستان جلسه داشتم.

در اواسط جلسه ناگهان در حیاط اعلام شد که شاپور بختیار دستگیر شده است. با شنیدن این خبر از اتاق بیرون آمدم و با آقای خلخالی روبه‌رو شدم، ایشان به من گفت: شاه‌حسینی رفیقت را دستگیر کردند، پرسیدم چه کسی را دستگیر کردند؟ گفت شاپور بختیار را. شب به دیدن لاجوردی رفتم و درباره دستگیری بختیار سؤال کردم. لاجوردی در پاسخ من گفت این فرد بختیار نبود. این مسئله گذشت. در زمان برگزاری انتخابات دوره اول مجلس شورای اسلامی، من از سوی دوستان مهندس بازرگان از حوزه تهران کاندیدای وکالت شدم. در همان حال عده‌ای از شهرستان کرج به سرپرستی حاج قاسم ابوطالبی به دیدن مهندس بازرگان رفتند. آنان از ایشان خواستند که چون شاه‌حسینی ۲۵ سال است در کرج فعالیت می‌کند و ما با او ارتباط داشته‌ایم، او را از کرج نامزد وکالت مجلس کنید... .

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه اول

مکان‌یابی دانشجویان در سپهر سیاسی

با عقلانیت دانشجویان را به سمت روش‌های مقوم منافع ملی که درعین‌حال زمینه حمایت فراگیرتر و متضمن هزینه کمتر نیز هستند سوق دهند که بی‌شک جریان دانشجویی را می‌تواند در موقعیت اثربخشی گسترده‌تر و تأمین منافع کلان‌تر قرار دهد که البته از همه مهم‌تر، این رویکرد مهم‌ترین دستاوردش ایجاد فرصتی برای بازسازی ساختار و تشکیلات آسیب‌دیده دانشجویی کشور خواهد بود.

باوجوداین دانشجویان فعال و کنشگران حوزه‌های مختلف دانشجویی با پیش‌رو قراردادن این رویکرد که «گذشته چراغ راه آینده است» باید به اتخاذ رویکردهای عاری از هزینه یا کاستن از هزینه‌ها به‌دنبال راهکارهای منطقی و جامعه‌پذیر دانشجویی بروند؛ ازاین‌رو با ملاحظه این نگرش، خاطر مخاطبان و فعالان جریان دانشجویی را در سطوح مختلف به دو نکته اساسی جلب کرده و به تشریح تحلیلمان از ۱- مکان‌یابی و جایگاه جریان دانشجویی در سپهر سیاست ایران و ۲- تعیین زاویه نگاه به منافع ملی براساس درک صحیح از موقعیت کنونی، می‌پردازیم.

ما در تحلیل‌هایی که ارائه می‌دهیم نباید در پی ارائه راهکارهای اجرائی مشخص و مدون، به‌ویژه درخصوص نحوه عمل جریان دانشجویی در وضعیت سیاسی کشور باشیم، اما بااین‌حال می‌کوشیم نکاتی را به‌عنوان الزامات زاویه نگاه به فعالان دانشجویی معرفی کنیم که طبعا در انتخاب و تشخیص راهکارهای اجرائی مختلف در مواجهه با کنش‌های دانشجویی می‌توانند مؤثر و راهگشا باشند. اعتراض به وضع موجود و کوشش برای ارتقای وضعیت زیست فردی و جمعی کمابیش همزاد تکوین مفهوم ملت نزد ایرانیان است.

جدال و دوگانه‌های تاریخی سنت - مدرنیته و برابری- تبعیض از انقلاب مشروطه به بعد همواره دوگانه‌ای را در جامعه‌ای شکل داده که البته پرداختن به ریشه‌ها و سیر تاریخی آن مقصود این گفتار نیست. آنچه می‌تواند بدیهی تصور شود، واقعیت پدیده‌ای به نام دوگانه مشارکت‌جویی - تمامیت‌خواهی در بطن جامعه ایرانی در تاریخ بیش از صد سال اخیر است. این دوگانه از سویی به‌مثابه یک پروسه و روند هماهنگ با تحولات جهانی در مقیاس تاریخی کلان به نفع جبهه آزادی‌خواهی در جریان بوده و فراگیری این فکر از تعدادی محدود از روشنفکران مرکزنشین به مدد گسترش ابزارهای اطلاع‌رسانی و... و همراه با فربه‌شدن طبقه متوسط به طیف گسترده‌ای از جامعه ارتقا یافته است، اما از سویی دیگر اصلاحات به‌عنوان پروژه‌ای سیاسی که ورود به قدرت و تغییر سیاست‌های کلان را هدف قرار داده، در مقاطع مختلف تاریخ معاصر کامیابی‌ها و ناکامی‌هایی را تجربه کرده است. میل اجتماعی و ملی به تغییرات، گاه مانند مقاطعی از قبیل پیروزی مشروطه، استقرار دولت ملی دکتر مصدق، انقلاب اسلامی و انتخابات ریاست‌جمهوری ۷۶ و مجلس ششم شورای اسلامی امکان ورود به قدرت سیاسی اجرائی را پیدا کرده و گاه در مقابله با جبهه مقابل امکان ادامه فعالیت را از دست داده یا برای مدت درخور توجهی عملا امکان ورود به قدرت از او سلب شده است.

در این میان بهترین و عمده‌ترین تکیه‌گاه تحول‌خواهان، نیروی اجتماعی و حضور شهروندان در حوزه عمومی بوده است. به دیگر سخن، اگر نیروی مدافع وضع موجود با دردست‌داشتن ابزارهای سنتی قدرت سیاسی را در اختیار خویش درآورده، جنبش اجتماعی منبع تولید انرژی برای طرف مقابل و وسیله ایجاد توازن بوده است؛ بنابراین با نگاهی گذرا به تحولات تاریخی صد سال گذشته درمی‌یابیم که جبهه تحول‌خواهی زمانی که متکی به جنبش اجتماعی و حضور همدلانه شهروندان در عرصه عمومی بوده است توانسته گام‌هایی به جلو بردارد و از قضا این توفیقات هنگامی به ناکامی بدل شده‌اند که به‌هرترتیب نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب از حمایت و حضور جنبش اجتماعی حامی خود محروم شده یا خود را بی‌نیاز از آن تصور کرده‌اند.

بسم الله الرحمن الرحیم

یک سال از رحلت عالم مجاهد خدمتگزار و دلداده آستان مقدس حضرت صدیقه کبری(س) و حضرت ولی‌عصر (عج) مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی شرعی رضوان‌الله تعالی علیه و فرزند ارجمندش دانشور فرهیخته مرحوم آقای حاج مصطفی شرعی رحمه‌الله علیه گذشت. خدمات این دو بزرگوار به مذهب حقه اثناعشریه، حوزه‌های علمیه، مراکز علمی و فرهنگی، برگ زرینی است که بر صفحه تاریخ جاودان خواهد ماند. ازاین‌رو مجلسی جهت تعظیم شعائر، ذکر فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و یادبود آن دو فقید منعقد می‌گردد.

حضور علمای اعلام، فرهیختگان و عموم اعزه موجب تعظیم مقام شامخ روحانیت و پاسداشت علم و فرهنگ خواهد بود.

خاندان شرعی

چهارشنبه ۶ دی ماه ۱۳۹۶ قم، خیابان صفائیه، حسینیه شهدا، بعد از نماز مغرب و عشا آقایان و خانم‌ها

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - شورای عالی حوزه‌های علمیه- شورای سیاست‌گذاری حوزه‌های علمیه خواهران

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران- جامعه‌الزهرا- جامعه المصطفی‌العالمیه

مرکز خدمات حوزه‌های علمیه- دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم- خانواده‌های واحدی- شب‌زنده‌دار- حسینی‌بوشهری

باقی‌زاده- اویسی- حسینی‌الهاشمی- صالحی- رضوی- منتظری- وحیدی- افضلی- موحدی- میبدی- مهدوی